گفت‌وگوی «جوان» با همسر شهید مهدی هاشمی از شهدای پدافند هوافضای اصفهان در جنگ تحمیلی ۱۲روزه

پای تابوت همسرم شهادتش را به او تبریک گفتم

محمدرضا هداوندسوری

شهید مهدی هاشمی از پاسدارانی بود که عاشق خدمت در سپاه بود و اعتقاد داشت برای خدمت در این نهاد انقلابی شهیدان بسیاری تقدیم شده و یک پاسدار باید همواره آنها را الگوی خودش قرار دهد. او که هنگام شهادتش در جنگ تحمیلی رمضان حدود ۱۹سال سابقه خدمت در سپاه داشت از سال‌ها قبل کوله‌بارش را برای شهادت بسته بود و همواره از آرزوی شهادت سخن می‌گفت. سرانجام پس از حدود دو دهه خدمت خالصانه، دعایش را امام رضا(ع) مستجاب کرد و در مصاف با دشمن امریکایی - صهیونیستی به شهادت رسید. گفت‌وگوی «جوان» با زهرا صفاقلی، همسر شهید را پیش‌رو دارید. شهید هاشمی ۳۱خرداد سال گذشته و در خلال جنگ ۱۲روزه به شهادت رسید.



شهید هاشمی به همراه سه فرزندش

چه خصوصیات اخلاقی باعث شد شما و شهید هاشمی به هم علاقه‌مند شده و همسفر زندگی هم شوید؟

موقعی که شهید هاشمی به خواستگاری‌ام آمدند، در رشته علوم تربیتی در دانشگاه اصفهان تحصیل می‌کردم. یکی از آشنایان واسطه آشنایی ما شد. پس از سه جلسه صحبت با هم متوجه ویژگی‌های اخلاقی مثبتی در ایشان شدم که در کمتر کسی پیدا می‌شد. بعد از ردوبدل شدن برخی مسائل خانوادگی و طرح خصوصیات اخلاقی، متوجه شدم ایشان با هم‌سن‌وسال‌های خودش تفاوت اساسی دارد و فردی مذهبی و اهل معنویت است. لذا می‌تواند مرا خوشبخت کند. بعد از دادن جواب مثبت، به‌صورت کاملاً سنتی به عقد هم درآمدیم و ازدواج کردیم.

مهم‌ترین ویژگی همسر شهیدتان از لحاظ اعتقادی چه بود؟

ایشان به‌شدت به خواندن نماز در اول وقت پایبند بودند و در چند سال زندگی مشترک‌مان هرگز ندیدم نمازهای یومیه آقامهدی قضا شود. در کنار این موضوع به‌شدت به خواندن نماز شب مقید بود و اگر یک شب موفق به خواندن نمی‌شد، بسیار ناراحت می‌شد و می‌گفت حتماً مرتکب گناهی شدم که خدا این نعمت را از من سلب کرده است. خیلی کم دیدم نماز شبش قضا شود.

همچنین حضور در نماز جمعه را یک اصل فراموش‌نشده برای خودش می‌دانست. همیشه وضو داشت. یکی از خاطراتی که باید در این خصوص بگویم، در سفری است که دخترم ریحانه با عمو و پدرش به مشهد داشتند. هنگام بازگشت، به دلیل خستگی پدرش در صندلی عقب خودرو خوابش می‌برد. وقتی بیدار می‌شود، از برادرش می‌خواهد تا گوشه‌ای توقف کند تا تجدید وضو کند. از آنجا که هوا به‌شدت سرد بود و برف می‌بارید، برادر شهید از او می‌خواهد تا قدری جلوتر بروند و جایی که آب گرم دارد وضو بگیرد، اما آقا مهدی قبول نمی‌کند و در هوای سرد و با آب سرد وضو می‌گیرد. این خاطره‌ای است که ریحانه از پدرش دارد و این حکایت در کتابی که قرار است در خصوص خاطرات فرزندان شهدا به چاپ برسد، موجود است. یک نکته جالبی برایتان بگویم. پسرم، امیرعلی هروقت اگر خوراکی می‌خواست، پدرش می‌گفت: اول برای شهادت بابا دعا کن تا آن چیزی را که می‌خواهی برایت بخرم... شهید هاشمی در کنار دائم‌الوضو بودن، نسبت به حلال و حرام و بیت‌المال بسیار حساس بود. در کنار این موضوع به پرداخت خمس و زکات اهمیت زیادی می‌داد؛ حتی زمانی که از لحاظ اقتصادی در شرایط خوبی نبودیم، به این موضوع مقید بود. در ضمن ایشان علاقه خاصی به خواندن دعای کمیل و توسل داشتند.

در کنار این موضوع به شدت به ائمه توکل داشت، خصوصاً امام رضا(ع). در آخرین سفر زیارتی که روز عرفه به مشهد داشت، از این امام عزیز خواست تا شهادت را نصیبش کند.

البته باید بگویم ایشان هر روز دعای عهدشان را می‌خواند و عصر هم که از سر کار برمی‌گشت، زیارت عاشورا و زیارت آل‌یاسین و ۵۰ آیه قرآن می‌خواند. در ضمن کارهایش را چنان دقیق و به‌موقع انجام می‌داد که ما وقت دقیق را با اعمالی که ایشان انجام می‌داد تنظیم می‌کردیم.

آقا مهدی متولد چه سالی بودند و چه شد که وارد سپاه شدند؟

مهدی متولد سی‌ویکم شهریور سال ۶۶بود. پس از فارغ‌التحصیلی در رشته مکانیک در مقطع فوق دیپلم، به دلیل علاقه‌مندی به دفاع از کشور، سال ۸۶ وارد سپاه شد و بعد هم به دلیل علاقه به رشته هوافضا در این رشته ادامه تحصیل داد و موفق به گرفتن مدرک کارشناسی شد و تا زمان به شهادت رسیدن‌شان در قسمت پدافند هوایی خدمت می‌کرد. در ضمن ایشان اهل ورزش، خصوصاً ورزش‌های رزمی و دفاع شخصی بود و دارای مدرک دان چهار تکواندو و مربی آموزش دفاع‌شخصی بود.

اشاره کردید یکی از ویژگی‌های شهید نظم و دقت ایشان بود. چه خاطره‌ای در این خصوص دارید؟

مهدی دقتش به حدی بود که تمام کارهایی را که باید در ساعت خودش انجام دهد، بدون کوچک‌ترین تأخیری انجام می‌داد. به‌عنوان نمونه می‌توانم از خواندن نماز و قرائت قرآنش مثال بیاورم که بدون کوچک‌ترین تأخیری انجام می‌داد.

ایشان خیلی آدم صبوری بود. کم‌حرف می‌زد و با وجودی که بیشتر مردها کم‌حرف هستند، اما مهدی معتقد بود که از گناه زبان می‌ترسد و باید بیشتر دقت کنیم تا سنجیده‌تر و منطقی‌تر حرف بزنیم تا فردی که به ما گوش می‌سپارد بهره ببرد.

اهل غیبت و تمسخر کردن افراد نبود، عیب‌جویی نمی‌کرد و خیلی مراقب رفتارش با مردم بود؛ به‌طوری که وقتی شهید شد، یک نفر هم نبود که بگوید من از شهید رنجیده خاطر شدم.

در یک کلام اگر بخواهم آقامهدی را برایتان توصیف کنم، بهترین آدمی بود که در زندگی‌ام دیدم و نظیر نداشت. شیرین‌زبان بود و خیلی به خانواده اهمیت می‌داد. علاوه بر آن برای پدرومادرش احترام فوق‌العاده‌ای قائل بود و حتی یک بار هم ندیدم به پدرومادرش بی‌احترامی کند.

ثمره ازدواج‌تان چند فرزند است و ارتباط شهید با آنها چطور بود؟

آقامهدی کلاً بچه‌ها را دوست داشت و آنها را هدیه خدا می‌دانست. ثمره ازدواج ما سه فرزند است که در زمان شهادتشان ریحانه ۱۰ ساله بود، امیرعلی شش سال و حانیه، فرزند آخرمان، یک سال و نیم داشت. ایشان به‌شدت به این سه فرزندمان علاقه‌مند بود و با تمام وجود به آنها عشق می‌ورزید و محبت می‌کرد. زمانی که از کار بازمی‌گشت، با بچه‌ها بازی می‌کرد و بیشتر وقتش را برای آنها می‌گذاشت.

گفتید که آقا مهدی عاشق شهادت بود. ایشان چه بینشی نسبت به شهادت داشتند؟

قبل از هر چیزی باید بگویم ایشان علاقه خاصی به شهادت و شهدا داشت و از هر فرصتی برای زیارت قبور شهدا، از جنگ تحمیلی گرفته تا مدافعان حرم و شهدای اخیر، استفاده می‌کرد.

اما یک خاطره جالب از این شهید بزرگوار دارم که در اینجا نقل می‌کنم. تازه ازدواج کرده بودیم و به اتفاق به گلستان شهدای اصفهان رفتیم. از آنجایی که همسرم علاقه زیادی به شهید خرازی داشت، ابتدا برای زیارت برسر مزار پاک این شهید رفتیم و پس از خواندن فاتحه به سمت مزار شهدای جاویدالاثر حرکت کردیم. بعد از قسمتی که الان شهدای اقتدار و جنگ رمضان را دفن کرده‌اند عبور کردیم. در آنجا قبری نبود و تنها یک کانکس بود. از آنجا که رد شدیم، به این قسمت اشاره کرد و گفت: خانم، دعا کن من را اینجا دفن کنند. گفتم اینجا که جایی نیست؛ اگر مثلاً قسمت شد شهید شوید، شما را می‌برند آخر گلستان شهدا. بعد گفت شما حالا دعا کنید، ان‌شاءالله اتفاق خواهد افتاد. روز تشییع شهید من به این موضوع فکر می‌کردم که ایشان را در آخر گلستان شهدا که معمولاً قبرهای جدید را می‌کنند دفن خواهند کرد، اما دقیقاً همانجایی را که با هم در زمان زنده بودنش درباره آن حرف می‌زدیم و دوست داشت، دفن شد.

البته خودم هم اوایل زندگی مشترکمان خواب دیدم که یک تابوت آوردند. وقتی به داخل آن نگاه کردم، دیدم که مهدی داخل تابوت خوابیده و روی آن را با گل‌های سرخ پوشاندند و تنها صورتش معلوم است. بعد به او گفتم شهادتت مبارک..

از خواب که بیدار شدم، چشمانم پر از اشک بود. وقتی همسرم علت را پرسید، خوابی را که دیده بودم برایش تعریف کردم و گفت ان‌شاءالله تعبیر شود. بعد از چند سال به حقیقت پیوست.

آقا مهدی چند برادر و خواهر داشتند؟

آن‌ها دو برادر و یک خواهر بودند و مهدی پسر بزرگ خانواده بود. مادرشان همیشه نقل می‌کرد که مهدی قبل از رسیدن به سن تکلیف نماز خواندن را شروع کرد و در ماه رمضان روزه می‌گرفت و معتقد بود باید قبل از رسیدن به سن تکلیف خود را آماده کرد. همچنین برادر و تنها خواهرش همیشه از مهربانی و کمک‌کردن او به خانواده می‌گفتند. حتی دوستانش هم به خصوصیات اخلاقی او در کمک‌کردن به آنها اعتراف می‌کردند. در ضمن به شدت به رفت‌وآمد به خانواده و فامیل مقید بود، مخصوصاً اگر در خانواده آنها بیماری بود یا آنکه عزیزی را از دست داده بودند، حتماً به آنها سرکشی می‌کرد.



> **آخرین شب جمعه به خانه پدری همسرم در محله زینبیه اصفهان رفتیم. بعد همسرم با پدرشان به حرم‌زینبیه رفتند و دعای کمیل خواندند و چند ساعت بعد با چشمانی قرمز و صورتی که اثر گریه زیاد داشت برگشت و موقع رفتن از خانواده‌اش حلالیت طلبید. وقتی به منزل خودمان برگشتیم، آخرین جمله ایشان به من این بود: از من دل بکن تا شهید شوم**

فرزندان‌تان چگونه با نبود پدر کنار می‌آیند؟

دخترم ریحانه که بزرگ‌تر است، وقتی پدرش شهید شد، کم‌کم با موضوع شهادت پدرش کنار آمد و چند بار هم خوابش را دیده و همیشه می‌گوید بابا مهدی خوشحال است و در بهشت زندگی شادی دارد. در ضمن هر وقت من احساس دلتنگی می‌کنم، مرا آرام می‌کند و می‌گوید که جای پدر خیلی خوب است.

امیرعلی و حانیه هم هر وقت سراغ پدرشان را از من می‌گیرند، می‌گویم پیش خداست. بعد هم برایشان می‌گویم که برای دفاع از کشور در برابر دشمن و برای اینکه بچه‌هایی مثل شما در آرامش باشند، شهید شده و الان هم در بهشت پیش خدا و فرشته‌هاست.

حانیه نیز تا مدتی لبخند نمی‌زد و حتی تا مدتی نام پدر را بر زبان نمی‌آورد، اما بعد از مدتی گاهی به جایی خیره می‌شد و با انگشت اشاره می‌کرد و می‌گفت بابا. اما باید بگویم این دوران با سختی، به دلیل نبود همسرم، برای ما در حال گذر است؛ اما چون به آرزویش رسید و در آرامش است، ما نیز راضی هستیم.

چطور در جریان شهادت همسرتان قرار گرفتید؟

همسرم محل کارش پدافند نجف‌آباد اصفهان بود. چند روز قبل از شهادتش به ایشان الهام شده بود که شهید خواهد شد. به همین خاطر آخرین شب جمعه به خانه پدری‌اش که در محله زینبیه اصفهان است رفتیم. بعد همسرم با پدرشان به حرم‌زینبیه رفتند و دعای کمیل خواندند و چند ساعت بعد با چشمانی قرمز و صورتی که اثر گریه زیاد داشت برگشت و موقع رفتن از خانواده‌اش حلالیت طلبید. وقتی به منزل خودمان که در ملک‌شهر هست برگشتیم، آخرین جمله ایشان به من این بود: از من دل بکن تا شهید شوم... و من با بغض و ناراحتی خوابیدم. فردا صبح که به محل خدمتش رفت، استرس داشتم و نگران حالش بودم؛ اما چون گوشی را در موقع کار در خانه می‌گذاشت و هر دفعه صدقه می‌داد، وقتی پیامک صدقه‌اش را دیدم، خیالم راحت شد که حالش خوب است. با این حال دلهره عجیبی داشتم و می‌خواستم تلفنی حالش را از همسران دوستانش جویا شوم که کسی چیزی به من نگفت. نهایتاً وقتی خانواده‌اش به جلوی در خانه ما آمدند، متوجه شدم به شهادت رسیده است. اما آنها به من گفتند مهدی زخمی شده است.

تا زمانی که تابوت ایشان را آوردند و من آن چشمانی که دیگر باز نشد و صورتی که سرد بود را دیدم، فهمیدم مهدی به آرزویش رسیده و تعبیر خوابم را دارم می‌بینم و به او گفتم شهادتت مبارک... روز سی‌ویکم خرداد سال ۱۴۰۴ بود که در پادگان نجف‌آباد به شهادت رسید.

هم‌رزمانش در خصوص نحوه شهادتش می‌گفتند زمانی که هواپیماهای جنگی رژیم صهیونیستی در حال بمباران بودند، با شجاعتی کم‌نظیر پشت توپ ضدهوایی نشست و به طرف آنها تیر شلیک کرد، اما در یک لحظه مورد حمله قرار گرفت و شهید شد. بالاخره به آرزویش که شهادت در راه‌دفاع از وطن بود رسید.

سخن پایانی؟

آقا مهدی چند دل‌نوشته دارند که در آن دل‌نوشته‌ها از مهم‌ترین آرزویش که شهادت بود، این‌طور نوشته است: «خدایا آرزویم این است که با شهادتی همچون شهادت یاران ابا عبدالله الحسین(ع)، در رکاب امام زمان(عج) سر به بالین ایشان با شهادت به ملاقات بیایم. به حق امام رضا(ع) نا امیدم نفرما آمین.»

یادم می‌آید ۱۰ روز قبل از شهادتش که روز عرفه بود، به اتفاق خانواده به مشهد رفتیم. بعد از خواندن دعای عرفه، وقتی آقا مهدی پیش ما آمد، یک حال سبکبار، درست مثل آدم‌هایی که آماده پرواز هستند، داشت. وقتی به چشمانش نگاه کردم فهمیدم از امام رضا(ع) شهادت را خواسته است. همسرم از علاقه‌مندان و شیفتگان امام شهید، حضرت آیت‌الله خامنه‌ای بود و همواره به ما، آشنایان و دوستان سفارش می‌کرد که از ایشان حمایت کنیم و رهرو راه‌شان باشیم.

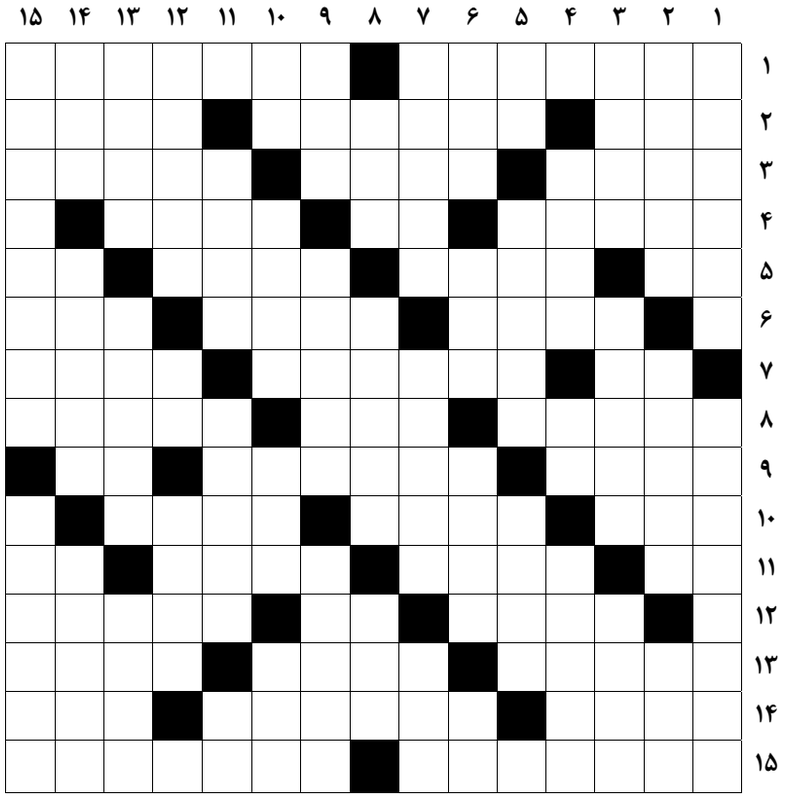
طراح: علیرضا سجادی فر ■ شماره ۷۷۵۲

از راست به چپ

■ ۱- انجام وظیفه- مخترع ماشین چاپ با حروف سربی ■ ۲- جشن و مهمانی- لیگامنت اتصال ماهیچه به استخوان- غلام حضرت علی ■ ۳- خاندان- خاتم، مهر- سیمرغ؛ عنقا ■ ۴- بازخورد- مساوی- تعلل و سستی ■ ۵- کنسرو ماهی- سمت راست- ظرف آزمون- علامت مفعول ■ ۶- ازا و مقابل- گرداب- سازمان آزادی‌بخش فلسطین ■ ۷- علامت بیماری- شاعر می گوید در آن هم امید است- سازمان خواربار و کشاورزی ملل متحد ■ ۸- عذر و ایراد- کوچه و برزن- امتحان کننده ■ ۹- خدا- فیلتر- کلمه شگفتی ■ ۱۰- خونبها- حصار قلعه- واحد سنجش جریان الکتریکی ■ ۱۱- سرخ کمرنگ- دردناک- کافه فرنگی- بنده و شما ■ ۱۲- اشاره به نزدیک- مرتجع لاستیکی- سوره نود و نهم قرآن ■ ۱۳- مدافع تیم ملی اسپانیا- صبر زرد- پیشانی ■ ۱۴- مصب رود- فرشته حامل وحی- واحد اندازه گیری ■ ۱۵- انتقال این بیماری از راه آب و غذای آلوده است- هر یک از کشورهای جنوب خلیج فارس

از بالا به پایین

■ ۱- فتوی خواستن- را باد می برد ■ ۲- لوچ- لااله الاالله گفتن- رشته کوه اروپا ■ ۳- فرشته موکل بر دین- سند ازدواج- تنها خدا ندارد ■ ۴- ناپسری- عدد منفی- منتظران قیامت ■ ۵- دختر لر- بازگشت تیر- دختر سرزمین عجایب ■ ۶- سخن تب الود- زرد انگلیسی- امتیاز ورزشی- هواپیمای سریع ■ ۷- فضاحت‌بار- نویسنده تفسیر نمونه- اجداد ■ ۸- صومعه- از سازهای ضربی- گاز گندزدا ■ ۹- گیاه کتیرا- برادر کمبوجیه- نگرانی ■ ۱۰- تاکسی پرظرفیت- مرغ سخنگو- بازیکن هم تیمی- خرس آذری ■ ۱۱- از اوراق بهادار- پدال اسب سوار- تخم مرغ گندیده ■ ۱۲- طبل- دهان- تخته نقاشان ■ ۱۳- نیروی جسمانی- کارد بزرگ قصابی- زادوولد ■ ۱۴- خاخام- بوی خوش- از القاب نجبای اروپایی ■ ۱۵- دستگاه پخش صوت قدیمی- شبه جزیره اروپایی



جدول سودوکو

ارقام ۱ تا ۹ را طوری قرار دهید که در هر ردیف، ستون و مربع‌های کوچک سه در سه فقط یک بار به کار روند.

			۸	۵	۷			
					۱	۲		
۶	۹			۲		۸		
	۳							
					۳		۶	۷
				۷	۹	۴		۲
	۷	۹	۱					۸
		۸	۶					
		۱						۳

جدول کلمات متقاطع

پاسخ جدول شماره ۷۷۵۱

	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵
۱	ر	ح	م	ت	■	ط	ه	ر	ا	ن	ی	م	ق	د	م
۲	ش	ک	ا	ر	ی	■	م	ف	س	د	■	س	ب	و	س
۳	ت	و	■	م	ا	خ	■	ت	ک	ا	ن	■	ش	ر	ر
۴	ه	م	ا	■	س	ی	ب	■	ن	م	س	ه	■	ا	ی
۵	و	ت	■	س	■	ش	ه	ا	د	ت	■	ن	ت	ن	■
۶	خ	■	غ	ق	د	■	ب	س	ر	■	ا	د	ا	■	ب
۷	ش	ی	ط	ا	ن	ک	و	ه	■	چ	م	ل	■	س	ا
۸	ک	ا	ش	■	ک	ر	د	■	ق	ف	ا	■	ک	ن	ز
۹	ا	ف	■	ص	ا	د	■	ا	س	ت	ر	ل	ی	ن	گ
۱۰	ر	■	و	ر	ل	■	ب	ل	ا	■	ه	ا	ل	■	ر
۱۱	■	ک	ی	ا	■	ط	ا	و	■	س	■	ف	■	■	د
۱۲	ت	ی	■	م	س	ا	م	■	ت	ا	چ	■	چ	ر	ا
۱۳	ا	ه	ر	■	س	ع	د	ی	■	ز	ن	خ	■	ش	ن
۱۴	ر	و	س	ی	■	و	ا	ر	و	■	ب	ا	ر	ک	د
۱۵	خ	و	ی	ش	ت	ن	د	ا	ر	ی	■	ن	م	ی	ن